

# قاصینا، پهلوان افسانه‌ای قوا آشور

آلبرت کرجویی



وزن دوازده هجایی، در هر مصراع، چهار کلمه سه هجایی قرار گرفته است. در وزن پنج هجایی، در هر مصراع یک کلمه تک هجایی و چهار کلمه سه هجایی قرار گرفته. در وزن هفت هجایی یک کلمه دو هجایی و یک کلمه پنج هجایی به کار رفته.

در وزن نه هجایی، یک کلمه سه هجایی و یک کلمه شش هجایی و در بخش دیگر سه هجایی قرار داده شده است. این بهره جویی منظم از کلمات دارای هجاهای مساوی با رعایت اصول دقیق قافیه پردازی صورت گرفته است. اوج شاهکار دانیال، رعایت اصل هجاهای مترادف است. اگر در کلمه‌ای هجای اول آن بلند و هجای دوم کوتاه است، در کلمه بعدی و مصراع بعدی نیز همین قاعده رعایت شده است. تسلط شاعر به زبان و کلام از یک سو و تکنیک و اسلوب شعری از سوی دیگر، حماسه قاصینا، یا نجیب زاده پهلوان را به شعر و صنعت و هنر و یک ملودی آهنگین و دلچسب بدل کرده است که برگردان آن به زبان‌های دیگر به راحتی ناممکن است. از این رو است که در برگرداندن حماسه قاصینا به فارسی، تنها به آهنگ و ضرب آهنگ و ملودی حماسی اثر تکیه شده و روایت آن واژه به واژه با رعایت کامل و وفاداری به هر واژه آن، برگردانده شده است. اگر چه روزگاری هیوا مسیح، شاعر جوان وعده به شعر و برگردان آن را به فارسی داد.

زبان دانیال در یک کلام ترجمه ناپذیر است. و یک دریغ هم برای نبود نقاشی و ستاره سیاه قلم دهه چهل نشریه‌های روشنفکری آن هنگام که شعرهای کارواهم سیاه قلم زد که در اوج شکوفایی و جوانی و البته دلستگی دست به انتحار زد. شاعر و نقاش جورج شمعون‌نیا که تصویر جلد کتاب دانیال را نقاشی کرد و همان را برگردان فارسی آورده‌ام. بایک ادای دین، پیری که شمعی به دست دارد و راه قاصینای پهلوان را برای به پیش غلتاندن صخره‌ای گران، روشن می‌کند.

## اما حماسه قاصینا....

حماسه با ظهور راوی و نقل پهلوانی‌ها، گیلیانا آغاز می‌شود که از روستایی به روستای دیگر می‌شتافت و حکایت پهلوان و پهلوانی‌ها را نقل می‌کرد و حالا حکایت قاصینا را از شب تا سحرگاهان باز می‌گوید. از سرزمینی در کوهپایه‌ها، یا حکومت امیری تو مانام. در سرزمینی که در گسترده شادی‌ها و پایکوبی‌ها و غریو

جوانان بود، ناگهان سیاهی شیوع بیماری‌ای مرگبار اتفاق افتاد. سیاهی‌ای که از دنیای جهنمی و زیرین که دیوی هیولاگون، مرگ را بر همه سرزمین‌ها گسترده بود. اکنون که هیولای خون آشام در خواب چهل روزه فرو رفته است، امیر از جوانان برومندش می‌خواهد تا به نبرد آن دیو بروند. دلاوری برومند که از دشت و صحرا بگذرد، کوه‌ها و تپه‌ها را در نوردد، چون تیری سرکش به گذرگاه هیولای خون خوار سرزند و او را در خواب چهل روزه از یاد آورد تا بار دیگر سبزه‌ها و باغ‌های سرسبز، در این سرزمین، سربر آورند. و سرزمینی در بند راهایی بخشد.

قاصینا، آن دلاور است، آن دلاور دلاوران دوران، که در بزم امیر جام به دست می‌گیرد و قصد از یاد آوردن آن هیولا را می‌کند در ناباوری همه مردان و زنان بزم امیر تما.

گیلیانا آن گاه گریزی به دوران قاصینا می‌زند و از پدرش که خود از نسل امیران بود و اکنون آسیابانی رانده است که خواهر امیر تو ما به خلاف خواست او را به همسری برگزیده است و چون قاصینا زاده می‌شود، او را از روستایشان می‌رانند.

قاصینا پهلوان زاده‌ای که خود پهلوان شد. کودکی بیش نبود که بایک دست، گاو سفید چموش آشی را بر دوش می‌کشید تا گله را به بیراهه نکشاند. این چنین است که قاصینا پس از بزم امیر شمشیر زنگ زده را از میان شمشیرهای یهودی زیرک می‌خرد و به نبرد هیولا می‌رود و مادر بیوه را به خانواده دایی‌اش، امیر تو ما می‌سپارد. قاصینا از خوان نخست که رودی پرتلاطم است و پهلوانان را در تورابریشمن خود غوطه‌ور ساخته، باید بگذرد که سبک‌بال می‌گذرد.

آزمون نخست را هم پشت سر می‌گذارد. زنی گیسو بر صخره سپرده، تا اگر پهلوانی ذره‌ای بتواند او را از جای کنده و سر راه بردارد، قاصینا، زن جادویی را چون زویننی سبک به دل آسمان رها می‌کند.

در آزمون دوم قاصینا باید دو گاو را که نفس‌شان توفان به پامی‌کنند، از سر راه بردارد. گاوهایی وحشی چون پلنگان خشمگین. در آزمون سوم، قاصینا، باید سد صخره‌ای گران و سنگین را از دل کوه برکند، تا جماعت اسیر مانده در دل کوه راهایی بخشد و سرانجام به قصر هیولا می‌رسد. از دشت‌های تشنه و سوخته می‌گذرد. از سرزمین‌های ویران و خشک، که هیولا آن بر آنها بسته است و انبوه جماعت تشنه در بیابان‌های پر از علف‌های خشک و زرد و چشمه‌های خشکیده و هیولا در خواب چهل روزه است عبور می‌کند.

دیو از غریو قاصینا که نگاهبانان قصر را در هم می‌کوبد از خواب برمی‌خیزد، نبردی سنگین، که به درازای می‌کشد و سرانجام قاصینا، خون او را بر سرزمین تشنه، جاری می‌کند و سبزی و زندگی را به سرزمین ویران باز می‌گرداند. و گیلیانا حکایت خود را در سپیده دمان به پایان می‌برد. شولا بر تن می‌کند و راهی روستاها و سرزمین‌های دیگر می‌شود. تا حماسه قاصینا و پهلوانی‌های دیگر را باز گوید.

افسانه قاصینا حماسه‌ای است که در میان قوم آشور سینه به سینه نقل شده و به امروز رسیده و بی‌تردید این حماسه به پس از سقوط امپراتوری آشور متولد شده که نه بر لوحی گلی نقش شده و نه بر سنگ و چرم. یعنی که متعلق است به دوران سرخورده گی ملتی که حکومت‌اش فروپاشیده است و رویای سرزمینی خیالی را دارد. یک ناکجا آباد که دست یافتن به آن به خواب و خیال می‌ماند. این رویای سینه به سینه آمده و ویلیام دانیال، شاعر، نویسنده، موسیقیدان، اندیشمند و پژوهشگر آشوری در مجموعه منظوم به شعری زیبا در آورده است. در سروده‌های باستانی آشوری اگر چه به قافیه توجه نمی‌شده اما به رعایت وزن هجایی سروده‌ها، اصرار بسیار بود. اما پس از گذر از دوران باستان، در سروده‌های آشوری که به غلط آن‌ها را سریانی خوانده‌اند، حضور سنگین قافیه را در کنار وزن درمی‌یابیم.

تا ظهور باردیسان یا این دیسان، فیلسوف و اندیشمند آشوری دانشگاه‌الرها یا اورهای یادسادر قرن دو میلادی، شعر و حماسه، سامان اصولی نگرفته بود. و از این دوران، این دو کمال می‌یابند و در قاصاید نرسی که به نرسی چنگ و روح مشهور است و قاصاید افرایم که به مار ابریم کبیر شهره است، و از دانشمندان قرن چهارم میلادی، شاهد کمال کاربرد تکنیک و صنعت شعری را هستیم. شاهکار ادبیات و شعر آشوری در سروده‌های عبدیشوع باربریا، روحانی و شاعر قرن سیزدهم میلادی کمال می‌یابد.

حماسه سینه به سینه آمده قاصینا، که به لحاظ تکنیک و صنعت شعری به شیوه قدما سروده شده، در کمال ساده‌گی و روانی، با رعایت کامل تکنیک شعری توسط ویلیام دانیال به نظم کشیده شده است. روایت و قصه روایی قاصینا، در برابر صنعت شعری، بسیار ساده و ابتدایی جلوه می‌کند این است که با برگرداندن آن به زبان‌های دیگر همه این فخر و شکوه خیره‌کننده صنعت شعری قربانی می‌شود. زیرا برگرداندن این صنعت فاخر، کاری ناممکن است، همچنان که برگردادن شعر حافظ به زبان‌های دیگر ناممکن است.

شعرهای حماسی بسته به موضوع و حکایت با اوزان متفاوت سروده شده‌اند البته با یک نظم و ترتیب خیره‌کننده. این اوزان از مصراع‌های یک هجایی تا مصراع دوازده هجایی سروده شده‌اند. در مثل در وزن شش هجایی، هر مصراع دارای دو کلمه سه هجایی است. در